
یا ابا

بسم الله الرحمن الرحیم

نمازجمعهٔ مشهد مقدس

همهٔ شما برادران و خواهران و خودم را به تقوای الهی سفارش می‌کنم.



امر خداوند به مؤمنین برای ایمان آوردن

ذات مقدس پروردگار در قرآن می‌فرماید: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِه﴾[1] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به خدا و رسول خدا. اگر مرحلهٔ اول ایمان آورده‌اند، چطور ذات مقدس پروردگار امر می‌کند دوباره ایمان بیاورند؟! اصولاً تحصیل حاصل لغو است. اگر کسی کاری را انجام می‌دهد، شما بخواهید به او امر کنید همان کار را انجام بدهد، این را می‌گویند تحصیل حاصل و تحصیل حاصل لغو است. فرزند شما مشغول نماز خواندن است، به او می‌گویید نماز بخوان؛ خوب او که دارد نماز می‌خواند، این تحصیل حاصل هست؛ یعنی چیزی که حاصل شده، که نماز خواندن است، از او مطالبه می‌کنید. خداوند متعال در این آیه از مؤمن مطالبهٔ ایمان می‌کند: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ اگر این‌ها مؤمنند و ایمان دارند، چگونه ذات مقدّس پروردگار دوباره تقاضای ایمان و مطالبهٔ ایمان می‌کند که می‌گوید: ﴿آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾ انسان گاهی از اوقات در زمرهٔ مؤمنین قرار می‌گیرد به‌خاطر عقاید موروثی که از پدر و مادر دارد، اعتقاد به ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام دارد. خوب طبیعی است که این فرد مؤمن است و در زمرهٔ مؤمنین بر حسب عقاید خودش و ایمانی که دارد واقع می‌شود؛ اما مسئلهٔ ایمان در حقیقت مسئلهٔ دیگری است. اصل ایمان این نیست که چون من در یک خانوادهٔ شیعه به دنیا آمده‌ام، من هم شیعه هستم؟ نه! اصل ایمان مقام باور کردن است. خدا می‌گوید: ای کسانی که بر حسب میراث پدر یا بر اثر موقعیت اجتماعی در زمرهٔ مؤمنین قرار گرفته‌اید، شما بیایید خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را باور کنید. باور کردن خدا و پیغمبر غیر از این است

که من در زمرهٔ مؤمنین حساب بشوم و در ردیف افراد مؤمن قرار بگیرم.

خدا و پیغمبرﷺ را اگر من بخواهم باور کنم، بایستی از مرحلهٔ ایمان و مؤمن بالاتر قرار بگیرم تا خدا و پیغمبرﷺ را باور کنم. باور کردن خدا به این است: من از پیش خود نیامده‌ام، به خودی خود به وجود نیامده‌ام. در اصل پیدایش من اراده‌ای حاکم بوده است و حکمتی در تمام ساختار وجودی من، اعم از سازمان جسمانی و ساختار روحی من حاکم است. من گتره‌ای و گزاف ایجاد نشده‌ام، بی‌خود و بی‌جهت نیامده‌آم. در اساس خلقت من و در اساس پیدایش و آفرینش من، ذات مقدس پروردگار هدفی را در نظر گرفته است. من یک موجود هدفمندم، یک موجود گتره‌ای و بی‌هدف نیستم. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾؛ این‌جوری خدا را باور کنید، پیغمبرﷺ را هم باور کنید. باور کنید پیغمبرﷺ یک آدم معمولی نبود، پیغمبرﷺ یک فرمانده نبود، پیغمبرﷺ یک نابغه نبود. پیغمبرﷺ یک انسان عادی که بیاید بخواهد بر مردم حکومت کند، آقایی و سیادت داشته باشد، پیغمبرﷺ یک همچنین کسی نبود. پیغمبرﷺ فرستادهٔ خداست، مبعوث از طرف پروردگار است. خدا او را فرستاده: ﴿مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾. هرچه پیغمبرﷺ می‌گوید بر حسب تقاضای نفسانی خودش نیست، آنچه پیغمبرﷺ می‌گوید خدا به او دستور داده و خدا به او وحی فرستاده است، برای هدایت بشر، تمام این تعالیم و معارف را به انسان‌ها ابلاغ کند. این هم [معنی] باور کردن پیغمبرﷺ. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾. کسانی که شما در زمرهٔ مؤمنین هستید، خدا را هم باور کنید، پیغمبرﷺ را هم باور کنید.

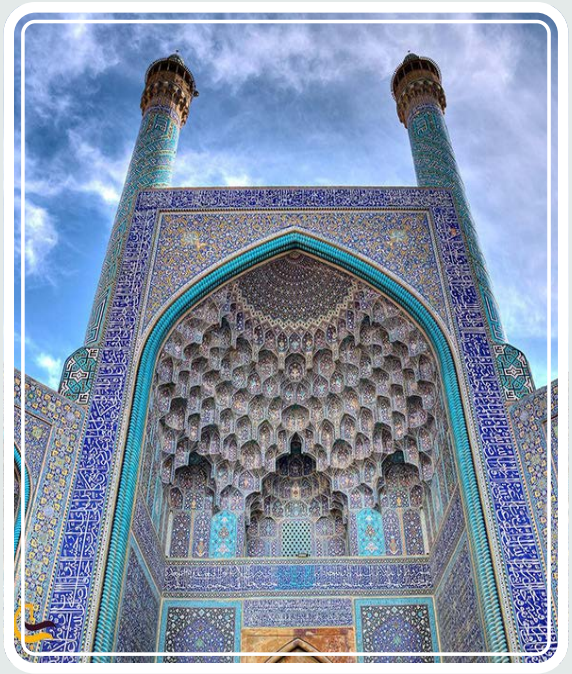
ایمان مستقر؛ باوری حاکم بر همهٔ ابعاد زندگی انسان

اصل ایمان این نیست که چون من در یک خانوادهٔ شیعه به دنیا آمده‌ام، من هم شیعه هستم. نه! اصل ایمان مقام باور کردن است. خدا می‌گوید ای کسانی که برحسب میراث پدر یا بر اثر موقعیت اجتماعی در زمرهٔ مؤمنین قرار گرفته‌اید، شما بیایید خدا و پیغمبر را باور کنید.

ایمان بر دو قسم است: یک ایمان مستقر داریم، یک ایمان مستودع. این باور کردن‌ها دو جور باور کردن است. یک وقت باور کردن بر مبنای تعقل، تفکر و اندیشه است، در حسابرسی کامل، در تحلیل بسیار قوی مستند و مستدل من خدا را باور کرده‌ام، و پیغمبرﷺ را باور کرده‌ام. این باور در وجود من رسوخ دارد و حاکم بر من شده، همهٔ اعمالم منطبق با این باور است، همهٔ فعل و انفعالات زندگانی بر اساس این باور است، در عرصهٔ عمرم از نظر شغل، کسب و کار، زندگی، خانواده، همسر، فرزند، هرچه انجام می‌دهم بر مبنای این باور است. این باور را می‌گویند ایمان مستقر؛ استقرار پیدا کرده در وجود تو، به‌طوری که همهٔ اعمال و کردارت را

تحت‌الشعاع خودش قرار داده است. در هر شغلی، در هر عملی، در هر فعلی که می‌خواهد از تو صادر بشود، از یک حرف زدن ساده گرفته تا یک حرکت انقلابی قوی و سیاسی، در همهٔ این‌ها، این باور حاکم است، بر طبق این باور انجام می‌دهید. غیر این باور چیز دیگری برایت مطرح نیست. خوب این را ایمان مستقر می‌گویند.

ایمان مستودع، باورهای گاه‌گاهی است. یک وقت احساسات ما تحریک می‌شود، یک چیزی را باور می‌کنیم، یک حرکتی را هم مقابلش انجام می‌دهیم، اما این باور در من رسوخ نکرده، نفوذ ندارد، ثابت نیست. این احساسات تحریک شد، یک باور ایجاد شد و بعد بلافاصله این باور ممکن است در یک حالتی و در یک وضع تحولی، این باور از من گرفته بشود. یک جایی که پای شهوت به میان می‌آید، من این باور را از دست بدهم.



یک جایی که پای پول و منفعت به میان می‌آید، این باور از دست من برود. یک جایی که پای قدرت و مقام پیش می‌آید، من این باور را از دست بدهم. این را می‌گویند ایمان مستودع. خب، اگر کسی این باور در وجودش نفوذ نکرد و این باور دقیقاً نتوانست کاملاً او را تحت‌تأثیر قرار بدهد، این انسان زود استحاله می‌شود، همچنین زود برمی‌گردد. این آدم خوب یک‌مرتبه می‌شود آدم بد. این بندهٔ مؤمن یک‌مرتبه می‌شود یک آدم فاسق. این آدمی که حاضر نبود خیلی کارها تصویر نمی‌کرد. آدم گاهی از اوقات به یک جایی می‌رسد که بعضی از کارها را از خودش محال می‌داند من یک روزی این کار را انجام بدهم؟ همانی که محال می‌دانست انجام بدهد، همان را انجام می‌دهد، به خاطر پولش، به خاطر قدرتش، به خاطر مقامش.

این حرم مطهر و این صحن‌های مطهر، این‌ها قبل از اینکه حضرت رضا علیه‌السلام تشریف بیاورند، این‌ها یک باغی بود به نام باغ حمید بن قحطبه. وسط این باغ هم، یک برجی بود، یک گنبدی بود، مربوط به بقعهٔ ذوالقرنین که داستان خودش را دارد. حمید بن قحطبه در زمان هارون استاندار خراسان بود، از طرف هارون والی خراسان بود. این باغ هم مال او بود. حضرت امام رضا علیه‌السلام که تشریف آوردند این باغ را از ورثه‌اش خریدند. حمید بن قحطبه مرده بود، باغ را خرید. حمید بن قحطبه قبل از اینکه استاندار خراسان بشود، در بغداد یک شخصیت سیاسی و ایمانی بود.

هم از نظر دینش مردم به او اطمینان داشتند، هم از نظر سیاسی خیلی مقرب درگاه هارون بود و خیلی مقام داشت در نزد هارون. خوب بعد هم حکم ایالت خراسان را به حمید بن قحطبه دادند، از طرف هارون والی خراسان شد.

آزمون حمید بن قحطبه و جنایت علیه فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

یک نفر نقل می‌کند: یک روز ماه رمضان بود، من با استاندار خراسان حمید بن قحطبه کاری داشتم، رفتم پیش او و نشسته بودیم، با هم صحبت می‌کردیم. یک مرتبه دیدم این خادم آمد، سفرهٔ غذایی را پهن کرد و وسط ساعت، مثلاً وسط روز، غذا آورد، وسط سفره حمید بن قحطبه نشست. من را هم تعارف کردم که خب بفرمایید غذا بخورید. گفتم: «اگر شما عذری دارید و به خاطر عذر دارید غذا می‌خورید و روزه ندارید؛ اما امروز روز ماه رمضان است، من روزه دارم، من صائمم، نمی‌توانم غذا بخورم.» این را که گفتم نگاهی به من کرد، گفت: «من هم عذر ندارم، اما من دیگر روزه برایم فایده‌ای ندارد. نه روزه برایم فایده دارد، نه نماز برایم فایده دارد! عذر ندارم روزه‌هایم را هم را خیلی می‌خورم.» گفتم: «چطور؟!» گفت: «کسی که تنها در یک جلسه شصت نفر از بچه‌های پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را گردن بزند، این روزه و نماز به چه دردش می‌خورد؟! خوب این روزه و نماز می‌خواهد چه کار کند؟!» خوب این رفیق حمیدبن قحطبه بود که محرمش هم بود، شروع کرد جریان را برایش تعریف کردن و گفت: در آن زمانی که من بغداد بودم، یک شبی داخل خانه‌ام نشسته بودم، فکر می‌کردم در اوضاع سیاسی تنها بودم در خانه. یک مرتبه دیدم در خانه در زدند. رفتم در را باز کردم، دیدم غلام خاص هارون است، می‌گوید: «اجب امیرالمؤمنین! بیا، خلیفه با تو کار دارد.» تعجب کردم، این ساعت آخر شب خلیفه با من چه کار دارد. حرکت کردم، با غلام رفتم، وارد کاخ شدم. دیدم آن قدر چراغ روشن شده که مثل روز، این کاخ روشن است. از دور نگاه کردم، در میان اتاق مخصوص هارون نشسته، یک شمشیر برهنه‌ای را هم روی دامنش گذاشته. خیلی ترسیدم. [با خودم] گفتم نکند امشب می‌خواهد من را بکشد و از من یک گزارش بدی رسیده، این فکر کرده مخفیانه من را از بین ببرد. با قدم‌های لرزان رفتم رسیدم در اتاق، سلام کردم.

> **این باور در وجود من رسوخ دارد و حاکم بر من شده، همهٔ اعمالم منطبق با این باور است، همهٔ فعل و انفعالات زندگانی بر اساس این باور است، در عرصهٔ عمرم از نظر شغل، کسب‌وکار، زندگی، خانواده، همسر، فرزند، هرچه انجام می‌دهم بر مبنای این باور است. این باور را می‌گویند ایمان مستقر.**

هارون سرش را بالا کرد، جواب سلامم را داد، گفت: «حمید! چقدر با ما همراهی؟» گفتم: «یا امیرالمؤمنین، مالاً و جاناً. هم حاضرم مالم را در راه شما

بدهم و هم جانم را فدای شما بکنم.» گفت: «خوب برگرد.» من برگشتم. [با خودم] گفتم این چه سؤالی بود؟! این وقت شب من را طلبیدند برای همین سؤال؟! آمدم در خانه همین‌جور فکر می‌کردم که این سؤال برای چه بود؟! به چه مناسبت؟! این چه صحنه‌ای بود؟! دوباره کوبهٔ در خانه صدا کرد. رفتم، دیدم همان غلام است. می‌گوید: «اجب امیرالمؤمنین! بیا خلیفه با تو کار دارد.» دوباره راه افتادم، رفتم، در همان شرایط هارون را دیدم. به من گفت: «حمید! چقدر با ما همراهی؟ تو چقدر حاضری ما را کمک کنی؟» گفتم: «قربان، عرض کردم: مالاً و جاناً، من از مال و جانم در راه شما می‌گذرم.»

برگشتم، دیگر کم‌کم می‌خواستم بخوابم. باز دیدم کوبهٔ در صدا کرد. دفعهٔ سوم، رفتم در را باز کردم، دیدم همان غلام است، می‌گوید: «اجب امیرالمؤمنین! بیا، خلیفه با تو کار دارد.» من راه افتادم، رفتم، در همان شرایط این دفعه هارون به من گفت: «حمید! چقدر با ما همراهی و چقدر حاضری ما را کمک کنی؟» دیگر گفتم: «قربان؛ مالاً، جاناً،دیناً؛ هم مال و جانم را می‌دهم هم دینم را به شما می‌دهم.» تا این را گفتم شروع کرد خندیدن، گفت: «من دنبال همین بودم، همین را می‌خواستم. راست می‌گویی. این شمشیر را بگیر، با این غلام برو و هرکه تو را دستور داد انجام بده و اگر دستورش را انجام ندادی، غلام با همین شمشیر گردن خودت را می‌زند.» من شمشیر را گرفتم، غلام رفت من‌هم پشت سرش رفتم. در کوچه‌های آخر شهر، در یک خانه مخروبه‌ای را باز کرد، وارد شد. من هم وارد شدم.

سه تا اتاق بود. درِ اتاق اول را باز کرد،



شمعی روشن کرد. رفت جلو پشت سرش رفتم، دیدم در این اتاق بیست نفر از سادات و ذریه‌های حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام که همهٔ آن‌ها را می‌شناختم، این‌ها را با غل‌وزنجیر اینجا بسته‌اند. به من گفت: «این بیست نفر را گردن بزن.» من با خودم فکر کردم: آخر چطور ممکن است من پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبول دارم، من به حضرت زهرا علیها السلام علاقه دارم، من امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول دارم، چطور بیست تا از بچه‌هایش را این‌طور بکشم و گردن بزنم؟! دیدم غلام خیره‌خیره به من نگاه کرد. من آن بیست نفر را گردن زدم، غلام سر و بدن آن‌ها را در میان چاهی که وسط خانه بود انداخت. بعد در اتاق دوم را باز کرد، آنجا هم بیست نفر دیگر همین‌جور به غل‌وزنجیر بودند. آن بیست نفر را هم گفت گردن بزن. من گردن زدم، سر و بدن آن‌ها را هم غلام در میان چاه انداخت. وارد اتاق سوم شدیم، آنجا هم بیست نفر، در غل‌وزنجیر بودند. نوزده نفر را گردن زدم، نفر بیستم پیرمرد سیدی بود. گفت: «شصت تا از بچه‌های پیغمبر را می‌کشی و روز قیامت انتظار شفاعت از پیغمبر داری؟!» از آنجا که قساوت قلبم را گرفته بود، آن یک نفر را هم گردن زدم. غلام سر و بدن او را در میان چاه ریخت، من برگشتم و شمشیر را به هارون دادم. هارون گفت: «صبح اول وقت بیا کارت دارم.» صبح اول وقت رفتم، حکم استانداری و ایالت خراسان را هارون برای من نوشت. حالا روزهٔ ماه رمضان برای من چه فایده دارد؟!

ببینید برادران، عزیزان و خواهران، این بحث کشتن شصت تا سید نیست‌ها! من و شما هم حمید بن قحطبه‌ایم جای جایش! یک وقت دیدی ما هم به جایی رسیدم که همچنین جنایت‌هایی را مرتکب شدیم. که الان فکر نمی‌کنیم که بتوانیم انجام بدهیم. آدم استحاله که شد، وقتی ایمانش مستودع است، ایمان مستقر ندارد، استحاله می‌شود. استحاله که شد، یعنی از حالی به حالی در می‌آید، حالی به حالی شد، یکهو می‌بیند مؤمن نیست، علی‌دوست نیست، زهرادوست نیست، او دیگر شیعهٔ امام حسین علیه السلام نیست، او امام زمان‌شناس و امام رضاشناس نیست. در کنار قبر امام رضا علیه السلام، در حرم امام رضا علیه السلام دست به جنایتی می‌زند، که قبلاً فکرش را هم نمی‌کرد، چون ایمان مستودع است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾. ای کسانی که مؤمن هستید، ایمان بیارید، باور کنید، یک باور مستقر، نه یک باور مستودع.

بحث کشتن شصت تا سید نیست. من و شما هم حمید بن قحطبه‌ایم جای جایش! یک وقت دیدی ما هم به جایی رسیدم که همچنین جنایت‌هایی را مرتکب شدیم. الان فکر نمی‌کنیم که بتوانیم انجام بدهیم. آدم استحاله که شد، وقتی ایمانش مستودع است، ایمان مستقر ندارد، استحاله می‌شود.

۱. نساء، ۱۳۶.

۲. نجم، ۳.

بسم الله الرحمن الرحیم

نمازجمعهٔ مشهد مقدس

همهٔ شما برادران و خواهران و خودم را به تقوای الهی سفارش می‌کنم.

به ستوه آمدن مردم آمریکا از عواقب جنگ‌افروزی دولتشان

به مناسبت زمان، از مجاهدات ارزشمند نهاد مقدس هلال احمر، از همهٔ خدمات و زحماتی که این برادران عزیز و خواهران محترمه در این نهاد مقدّس می‌کشند، بنده کمال تشکر و



امتنان را دارم. امیدوارم خداوند متعال در مقابل تمام این خدمات خالصانه و زحماتی که متحمل می‌شوند، اجری جزیل به این عزیزان ما عنایت بفرماید. ان‌شاءالله تمامی زحمات ذخیرهٔ آخرت آن‌ها قرار بگیرد و اسباب رشد و تعالی و ترقی و سفیدبختی و خوشبختی آن‌ها، جوانانشان در این دنیا واقع بشود.

این ایام بر حسب موقعیت خاص جنگی که کشور ما دارد، معمولاً برادران و خواهران مقاوم و جان‌فدای ما در مقام درک این واقعیتند که عرصهٔ فداکاری و جان دادن ما در راه خدا و در راه دین و در راه انقلاب در این کشور، در این تقابل و در این رویارویی نابرابر با دشمنی که ادعای ابرقدرتی در دنیا دارد، به کجا خواهد انجامد. مسئله‌ای که برای ما امروز مطرح است، وضعیت خاصی که در مسئلهٔ جنگ در داخل کشور آمریکا حاکم است و مسائلی که در داخل کشور ما وجود دارد، این‌ها هم رقم‌زن جریان جنگ است. امروز در داخل آمریکا به‌خاطر مشکلات اقتصادی که به وجود آمده، مخصوصاً نسبت به مسئلهٔ انرژی و بنزین، مردم آنجا در مقابل این ناکامی‌ها مقاوم نیستند. طبیعی است به تنگ آمده‌اند، اوقاتشان تلخ است از دولتی که ندانسته و نفهمیده دست به اقدامی زده است که ملت را این‌گونه در فشار قرار داده است. مردم آمریکا از این دولت نگران و ناراحتند، قصه هم برای آن‌ها قابل تحمل نیست. این یک جهت قضیه است.

جهت دوم: از نظر ملت آمریکا، دولتشان در این جنگ تا الان یک دولت شکست‌خورده است؛ چون جنگی را شروع کرد به منظور اهدافی و به هیچ یک از اهداف خودش نرسید و این همه مشکل هم برای کشور به وجود آورد، این همه هزینه هم روی دست مردم آمریکا گذاشت. مردم او را یک عنصر شکست‌خوردهٔ در جنگ می‌دانند.

خصوصیت سومی که در اینجا وجود دارد: آمریکا از نظر کشورهای دنیا به‌عنوان ابرقدرت شناخته شده بود. این ابرقدرت عنوان ابرقدرتی‌اش را به‌کلی از دست داد. وقتی که در یک تهاجم زمینی موشک‌باران رزمندگان ما، بیش از ده هواپیما از دست بدهد، که باز جایگزین این ده هواپیما چقدر برای او مشکل است، خب به این دیگر نمی‌شود ابرقدرت گفت. وقتی که ناوچهٔ آبراهام لینکلن که بزرگ‌ترین ناوچهٔ آمریکایی است در این جنگ صدمه ببیند که نتواند در محل و میدان جنگ مقاومت کند، خوب مسلّم است ابرقدرتی آمریکا را از بین می‌برد. یعنی در مقابل ضرباتی که در این جنگ بر آمریکا وارد شد، تمام پایگاه‌های منطقه او ویران شد، آن ابرقدرتی هم دیگر از بین رفت. خوب، این سه مسئله آمریکا دارد.

امروز در داخل آمریکا به‌خاطر مشکلات اقتصادی به‌وجودآمده، مخصوصاً نسبت به مسئلهٔ انرژی و بنزین، مردم آنجا در مقابل این ناکامی‌ها مقاوم نیستند. مردم آمریکا از این دولت نگران و ناراحت‌اند، قصه هم برای آن‌ها قابل‌تحمل نیست.

اما مسائلی که ما داریم: البته مردم ما در داخل کشورمان در فشارهای اقتصادی و در جریان‌های تنگناهای معیشتی واقع شدند. اما در مقابل این تنگنای معیشتی و فشار اقتصادی، مردم ما مقاومت خودشان را از دست ندادند. در این بین، امر آمریکا بر دو مسئله کاملاً استوار شده است:

مسئلهٔ اول: تعیین تکلیف خودش بین ماشه و فرسایش؛ یا ماشه را بکشد، در جنگ فوق‌العاده شدید وارد بشود، سه روزه مسئله را حل کند. آیا این امکان را دارد یا امکان ندارد؟ هنوز تحلیل و مطالعه‌اش برای آمریکا تا الان تمام شده نیست. البته الان اعلام کردند که ما یک ناوگانی را متوجه خلیج فارس کردیم، متوجه ایران کردیم. از نظر جمعیت نیروی زمینی، از نظر جمعیت هوایی و دریایی، به جایی هست که سه روزه مسئلهٔ تنگه هرمز را حل می‌کند. اما این ادعاست از طرف او. آیا واقعاً با سه روز این جنگ تمام می‌شود؟ چون اگر با سه روز جنگ تمام نشد، این جنگ توسعه پیدا کرد و منطقه‌ای شد؛ یعنی بیشتر از این، منطقه را جنگ گرفت، این دیگر در مسئلهٔ انتخابات، شکست قطعی این رئیس‌جمهور و حزبش در آمریکا رقم خورده است؛ اگر نتوانند سه روزه این کار را تمام کنند و برایشان هم این تردید

هست. یعنی این قطع نیست که سه روزه بشود، چون اول آمدند سه روزه جنگ را تمام کنند، هفت ماه الان طول کشید؛ خوب الان هم می‌خواهند بیایند سه روزه تمام کنند، آیا می‌توانند سه روزه تمام کنند؟ با هر کشتاری، با هر حمله‌ای، با هر تهاجمی، آیا تمام می‌شود یا نه؟ این می‌شود یک جنگ فرسایشی که بر این وضعیت فرسایش امروز آمریکا می‌افزاید. نمی‌دانند کدامش هست. خب این الان برای خود آن‌ها مسئله است.

ادامهٔ این جنگ فرسایشی هم که الان هست، که همه‌اش کشتی‌های نفتکششان در خلیج فارس مورد اصابت قرار می‌گیرد، نفت نمی‌توانند به بیرون ببرند. روز به روز قیمت نفت در یک تحول، گاهی بالا می‌رود که برایشان واقعاً طاقت‌فرساست، گاهی هم سعی می‌کنند با ارائهٔ ذخایر نفتی قیمت را بکشند پایین، ذخایرشان تمام می‌شود؛ ولی قیمت باز دوباره به بالا جهش می‌کند و این هم برایشان قابل کنترل نیست. دشمن در این شرایط گیر کرده بین ماشه و فرسایش. آیا بیاید یک مرتبه حمله کند، به خیال خودش جنگ را تمام کند؛ نمی‌داند آیا جنگ تمام می‌شود یا نه؟ یا نه اصلاً رها کند فرسایش را بگذارد. خب ادامهٔ فرسایش انتخابات آن‌ها را به هم می‌زند؛ بر خلاف مطلوب آن‌ها در انتخابات نتیجه حاصل خواهد شد و این هم نمی‌دانند چه کنند. ببین عزیز من، آنجایی که سرانگشت غیبی ارباب و صاحب ما بخواهد کار کند، این‌جوری کار می‌کند و دشمن مستأصل می‌شود.

اما از طرفی، خوشبختانه مقاومت در مردم ما، با همهٔ فشارهای اقتصادی و تنگناهای معیشتی، ادامه دارد. منتها آمریکا برای این مقاومت ما هم نقشه دارد. اگر در میدان نظامی نتوانست کار را پیش ببرد، در صدد این است که میدان را عوض کند به میدان اقتصادی، میدان فرهنگی و میدان جنگ داخلی. این نقشهٔ اصل‌اش هست. مقدماتش هم دارد فراهم می‌کند. برای اینکه اگر در نظامی نتوانست به جایی برسد، او یک میدان نظامی را به سه میدان مبدل کند، جنگ را با ما ادامه بدهد. این بنای آمریکاست. از یک طرف هم تا آنجایی که ممکن است، به وسیلهٔ عوامل گوناگون، این مقاومت را از دست مردم ما بگیرد.

الان یکی از مصادیق بارز مقاومت ما این تجمعات شبانه است که مردم ما جمع می‌شوند. در این تجمعات، مردم چه کار می‌کنند؟ نفرین به آمریکا، نفرین به اسرائیل، مقابله با دشمن. اما با کدام تکیه؟ با تکیه بر توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، با تکیه بر توسل به سیدالشهدا علیه‌السلام.

بی‌اعتنایی برخی مسئولان در برابر جریان‌های ضدمقاومت

برادران و خواهران، مقاومت عزیزان ما در این مسئله که همپای رزمندگی رزمندگان، دوشادوش رزمندگان، دشمن ما را مستأصل کرده است، به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر دین مردم است، به‌خاطر ایمان مردم است، به‌خاطر عشق مردم به اهل‌بیت پیغمبر علیهم‌السلام است. این سرمایهٔ اصلی این مقاومت است. می‌خواهد این را بگیرد. لذا دنبال

رقیب‌سازی برای مقاومت است. الان یکی از مصادیق بارز مقاومت ما این تجمعات شبانه است که مردم ما جمع می‌شوند. در این تجمعات، مردم چه کار می‌کنند؟ نفرین به آمریکا، نفرین به اسرائیل، مقابله با دشمن. اما با کدام تکیه؟ با تکیه بر توسل به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، با تکیه بر توسل به سیدالشهدا علیه‌السلام. بیایند یک رقیب درست کنند برای این تجمعات. آن رقیب بیاید تجمعات ما را کمرنگ کند. این نقشهٔ دشمن است. به دنبال رقیب‌سازی هم هستند. الان درست کردند تو هر شهری یک برنامهٔ مبتذل اجرا می‌کنند. این برنامهٔ مبتذل، جمعیتی که طرفدارش هستند جمع بشوند که از تجمعات بیشترند. آن برنامهٔ مبتذل بیاید تجمعات را تحت‌الشعاع قرار بدهد، تجمعات تضعیف بشود.

متأسفانه عزیزان مسئول ما هم به‌عنوان اینکه یک جبههٔ لائیک را در کشور راضی نگه بدارند، به‌عنوان شادی، به‌عنوان نشاط، در مقابل این حرکتی که اصلش مال دشمن است، نقشه‌اش مال دشمن است، در مقابل این حرکت یا بی‌تفاوتند یا متأسفانه حمایت هم می‌کنند. این بزرگ‌ترین درد ما است. دشمن می‌خواهد بیاید این مقاومت را، رقیب‌سازی کند. تجمعات شما که مظهر مقاومت است، می‌خواهد برایش رقیب درست کند. رقیب درست کردن برای تجمعات شما با راه انداختن یک برنامهٔ مبتذل است. هیچ وقت شما از این تجمعات در برنامهٔ مبتذل شرکت نمی‌کنید. آن‌هایی که آنجا جمع می‌شوند، در واقع جمع‌آوری جریان لائیک در یک جا هست، که دو تا کار انجام بدهند: اولاً این‌ها به‌عنوان رقیب تجمعات شما جمعیت درست کنند؛ ثانیاً هم این‌ها بیایند همدیگر را پیدا کنند، تشکل‌شان را درست کنند، تشکیلاتشان را شکل بدهند. که اگر یک روزی خواست جنگ داخلی راه بیندازد بین جبههٔ لائیک و شما متدینین، آن‌ها تشکیلات مجهز داشته باشند. اسلحه هم به‌شان



بدهند، یک جنگ داخلی جدی کنند.

دشمن درصدد رقیب‌سازی برای تجمعات مردمی

ما اگر با این جریان‌های مبتذل احیاناً مخالفت می‌کنیم، دشمن نشاط نیستیم، دشمن شادی نیستیم و دشمن سرور نیستیم. مگر شما الان در تجمعات کم نشاط دارید؟ کم شادی دارید؟ کم حرکت دارید؟ ما که دشمن این حرف‌ها



نیستیم؟ می‌گوییم این نقشهٔ دشمن است. این رقیب‌سازی برای مقاومت است، این پایین آوردن سطح مقاومت مردم است. اگر ابتذال در کشور جریان پیدا کرد، دین مردم تضعیف می‌شود. دین مردم که تضعیف شد، سرمایهٔ مقاومت مردم تضعیف می‌شود، مردم مقاومت نمی‌کنند. این اصلی است که دشمن فهمیده، دنبالش هم هست و عزیزان ما، چه در دستگاه‌های امنیتی و قضایی و چه در مسئولین محترم خدمتگزار ما که در مقام خدمت هستند، باید سعی کنند مقابل این قضیه بایستند، این جریان را مانع بشوند. نه که ندانسته از این‌ها حمایت کنند یا خدای‌ناکرده در مقابل قضیه سکوت بورزند. ان‌شاءالله امیدوارم که خداوند متعال به عزیزان مسئول ما بصیرت لازم در خط حفظ این مقاومت به مردم ما عنایت کند. در هر حال برادران و خواهران! لشکر اسلام شمایید. دشمن با هر وسیله‌ای که بیاید وسط، چه با فشار اقتصادی بیاید، چه با وضعیت فرهنگی بیاید، چه با ابتذال بخواهد بیاید به جنگ شما، این شمایید که مقابل همه چیز ایستاده‌اید تا الان؛ بعد از این هم مقابل همه چیز می‌ایستید. هیچ باک و هراسی هم ندارید. امید ما هم به خداست و شما هم لشکر خداهستید، بندهٔ خدا هستید در مقام بندگی خدا، با دشمنان خدا و با دشمنی‌های دشمنان خدا مقابله می‌کنید، مبارزه می‌کنید. خدا نصرت می‌کند و شما هم ان‌شاءالله پیروز می‌شوید.